

آبشخورهای فرهنگی و دینی شعر شفیعی کدکنی^۱

(ص ۳۸-۱۹)

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال دهم - شماره دوم - تابستان ۱۳۹۶ - شماره پیاپی ۳۶

حجت‌الله بهمنی مطلق^۲

تاریخ دریافت مقاله: بهار ۱۳۹۵

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: بهار ۱۳۹۶

چکیده

شفیعی کدکنی با انتشار دوازده دفتر شعری و نیز انتشار شعرهای پراکنده در نشریات، در میان شاعران معاصر بعنوان شاعری بزرگ و صاحب سبک شناخته شده‌است. یکی از ویژگی‌هایی که شعر او را از شعر سایر شاعران ممتاز و مشخص میگرداند پشتوانه غنی فرهنگی شعر اوست. در این مقاله آبشخورهای این پشتوانه فرهنگی و چگونگی نمود عناصر آن بررسی میشود تا از این طریق هم نقش میراث فرهنگی در آفرینش آثار هنری جدید مشخص شود و هم بخشی از گرایشهای فکری شاعر شناخته گردد. برای این منظور پس از شناسایی و استخراج عناصر فرهنگی، آنها را طبقه‌بندی و تحلیل کرده‌ایم. نتیجه پژوهش نشان میدهد که علاوه بر عناصر فرهنگ ایرانی، عناصر فرهنگی سایر ملل در شعر شفیعی حضور دارند و رابطه شعر شفیعی با این میراث فرهنگی یک رابطه دو سویه است. از طرفی این میراث فرهنگی به شعر شفیعی عمق معنایی و غنای زبانی میبخشد و از طرفی هم آن میراث از زیر گرد و غبار تاریخ به در کشیده میشود و در آینه شعر شفیعی با چهره‌ای تازه و نو به حیات خود ادامه میدهد و با زندگی و جامعه امروزی پیوند برقرار میکند.

واژه‌های کلیدی: شعر معاصر. شفیعی کدکنی. میراث فرهنگی.

^۱- مستخرج از طرح پژوهشی سبک‌شناسی شعر شفیعی کدکنی اجرا شده در دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شرق.

^۲- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شرق.
H.bahmanimotlagh@yahoo.com

مقدمه

شفیعی‌کدکنی با انتشار دوازده دفتر شعری در دو مجموعه آئینه‌ای برای صداها و هزاره دؤم آهوی کوهی و نیز شعرهایی در شماره‌های ۷۴، ۹۲ و ۹۸ مجله بخارا نه تنها از نظر کمیت جایگاه شعری خود را در میان شاعران معاصر بعنوان یک شاعر بزرگ تثبیت کرده‌است، بلکه شاخصها و ظرافتهای منحصر به فرد زبانی و هنری، و وسعت حوزه معنا و اندیشه شعرهایش او را شاعری صاحب سبک معرفی میکند. از جمله ویژگیهای ممتاز شعرش که شاخص سبکی او بشمار می‌آید، پشتوانه غنی فرهنگی شعر اوست. احاطه‌اش بر میراث فرهنگی ایرانی و دیگر ملل از او شخصیتی کم‌نظیر ساخته و بازتاب این اندوخته‌های فرهنگی در شعرش به آن وجاهت و اعتباری خاص بخشیده‌است. عناصر فرهنگهای مختلف در لابه‌لای اشعار شفیی، وقتی خود را از اعماق تاریخ و گوشه و کنار جغرافیای فرهنگهای گوناگون به کارگاه ذهن و زبان شاعر میکشاند و در اقلیم شعر او شکلی هنری به خود میگیرند، از زیر غبار تاریخ به در کشیده میشوند و در آینه شعر با چهره‌ای نو به حیات خود ادامه میدهند و با زندگی و جامعه امروزی پیوند برقرار میکنند. از طرفی هم شعر شفیی به کمک این میراث فرهنگی غنا و قوام مییابد؛ بر ارزش هنریش افزوده میشود و زمینه ماندگاریش فراهم میگردد. در این مقاله آبشخورهای این پشتوانه فرهنگی و چگونگی نمود عناصر آنها بررسی میشود تا نقش میراث فرهنگی در آفرینش آثار جدید هنری و نیز گرایشهای فکری شاعر شناخته گردد.

درباره شعر شفیی پژوهشهای فراوان صورت گرفته‌است. از آن میان آنچه با موضوع مقاله حاضر مرتبط و نزدیک است یکی مقاله انعکاس فرهنگ و ادب کلاسیک در شعر شفیی‌کدکنی است که در مجله فنون ادبی سال ششم بهار و تابستان ۱۳۹۳ چاپ شده و نویسندگان آن فقط به بررسی تصاویر و ترکیبات شاعران کلاسیک در شعر شفیی پرداخته‌اند. دیگر مقاله جایگاه فرهنگ و تمدن ایرانی در شعر شفیی‌کدکنی، که در مجله مطالعات ایرانی سال هشتم بهار ۱۳۸۸ به چاپ رسیده‌است. نویسنده این مقاله فقط به عناصر فرهنگ ایرانی پرداخته است.

آبشخورهای فرهنگی شعر شفیی‌کدکنی

۱- فرهنگ اسلامی: یکی از غنی‌ترین آبشخورهای فرهنگی شعر شفیی، فرهنگ اسلامی است که عناصر آن به شکلهای گوناگون دیده میشود. در زیر نمود این عناصر را به تفکیک بررسی میکنیم:

۱-۱- اشارات قرآنی: نمود آیات قرآن شکلهای مختلفی دارد. بعضی شعرها به گونه‌ایست که گویی ترجمه‌ای آزاد، موزون و ادبی از یک آیه است؛ مثلاً مصراع «تو، ای روشنای زمین و آسمانها» (ه: ۴۸)

۱- برای صرفه‌جویی در فضا و فرصت ارجاعات به مجموعه آئینه‌ای برای صداها بصورت اختصار (آ: شماره صفحه) و هزاره دؤم آهوی کوهی بصورت (ه: شماره صفحه) می‌آید.

ترجمه‌ای ست از آیه *نورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ* (نور/۳۵) و شعر «سال پار/دانه‌ای درون ظلمت زمین در انتظار/وینک این زمان:/هفت سنبله/به روی بوته/زیر آفتاب هفت چهره صبور/سال دیگرش بیین/هفتصد هزار و بیشمار» (۴۹۸:آ) ترجمه‌ای ادبی و شاعرانه ست از آیه *مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ* (بقره/۲۶۱). یا مصراعهای «باران که بارید هر جویباری/چندان که گنجای دارد-/پرمیکند ذوق پیمانهاش را» (۲۶۱:آ) ترجمه‌ای ادبیست از آیه *أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أودية بِقَدَرِهَا* (رعد/۱۷).

گاهی با آوردن یک ترکیب یا عبارت به آیه‌ای از قرآن اشاره شده، یا مضمون کلام از قرآن گرفته شده است؛ مانند: «اکنون که به باغ هیچ پنداری/گل‌های سپید و روش ایمان/با شرم و شمیم خود نمیروید/پیغمبرک سپیده کاذب/از آیه نور خود چه میگوید؟» (آ:۱۴۱) آیه نور که یک ترکیب تشبیهی است، یادآور نام آیه ۳۵سوره نور است که مفسران به آن آیه نور میگویند. مصراعهای: به رنگ دود در آینه‌ها نمودار است (آ:۲۰۱) نماز خوف/مگر چیست؟/غبار و دود مسلسل بر آسمان سحر/کسوف لبریزی/تو نیز همراه دجال میروی/هشدار (آ:۲۰۲) به نشانه‌های رستاخیز اشاره دارد که از آیه *فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ* (دخان/۱۰) الهام گرفته است. یا «شب ذوب شد و رفت/وز راه من و تو/آن کوه گران/امشت غباری شد و برخاست» (آ:۳۱۹) غبار شدن کوه یادآور آیه *وَكَانَتْ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلاً* (مزمّل/۱۴) است. و «با میوه‌های حوری با جویهای شیر/دیدم بهشتیان را محصور کار خویش» (آ:۳۹۸) اشاره دارد به آیه *وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ* (محمد/۱۵). «آنگاه واژه‌ای به من آموختند/اسبز/فهرست مایشاء و ماشاء» (آ:۳۹۸) ماشاء و مایشاء برگرفته از آیات: *يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ* (ابراهیم/۲۷) *وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ* (کهف/۳۹) است. «نزدیکتر شدم/دیدم عصا و تخت سلیمان را//که موربانه‌ها/از پایه خورده بودند اما هنوز/اوبا هیبت و مهابت خود ایستاده بود» (آ:۴۰۰) متأثر است از آیه *فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَهُ* (سباء/۱۴). «همچو آن پیمبر سپیدموی پیر/لحظه‌ای که پور خویش را به قتلگاه میکشید/از دو سوی//این دو بانگ را//به گوش میشنید» (آ:۴۲۳) متأثر است از آیه *فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ* (صافات/۱۰۲). مصراع آغازین شعر زندگی نامه شقایق ۳ «ای زندگان خوب پس از مرگ» (آ:۴۳۲) متأثر از آیه *وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ* (آل عمران/۱۶۹) است. «وقتی حضور خود را دریافتم/دیدم تمام جاده‌ها از من/آغاز میشود» (آ:۴۴۵) این بخش از شعر دیباچه یادآور آیه *إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ* (الرعد/۱۱) است. «بدان روشن روان قانون اشراقی که در حکمت/شفای پور سینیایی و نور طور

۲- نشانه (/) نشان‌دهنده پایان مصراع و نشانه (//) نشان‌دهنده پایان نیم‌مصراع و محل شکستگی مصراع است.

سینایی» (ه:۱۵) نور طور سینا اشاره دارد به آیه فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا (قصص/۲۹). «گر خموشانه به سوگ تو نشستند، رواست/زان که وحشت‌زده حشر وحوشند همه» (ه:۱۴۰) ترکیب «حشر وحوش» برگرفته از آیه وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (تکویر/۵) است. «او را میان آینه دیدیم/دست و ترنج را و طمع را/در حیرتی شبانه بریدیم» (ه:۲۳۶) اشاره دارد به آیه وَآتَتْ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتْ اِخْرُجْ عَلَيْنَهُ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ (یوسف/۳۱). «فسونی بخوان و بدم تا ببندد/دم آدمی سوز این اژدها را/اگر شاعری // ساحری/اور پیمبر/بیار آیتی راندن دیوها را/فسونی که چون دست موسی درخشد» (ه:۳۵۸) اشاره دارد به آیات قَالَ أَلْقَهَا يَا مُوسَى فَلَقَاهَا فإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكِ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ (طه/۱۹-۲۲). مصراعهای «آن صدا که موسی از درخت میشنید» (ه:۴۹۸) و «دعوی اناللهی، زبید ز تو در این صبح/کز آتش سبز طور، در خود اثری داری» (ه:۴۶۹) اشاره دارد به آیه فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِي الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (قصص/۳۰). و «آتش سبز طور» اشاره دارد به آیه الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا (یس/۸۰). «موسی صفت آدمم که آتش ببرم/آن آتش جاودانه خود بُرد مرا» (این روزها بهار و بنفشه، ص:۳۴) اشاره دارد به آیه إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ (طه/۱۰). «مرغان ابراهیم دیگر باره می‌آیند/مرغان سر یک‌سو فتاده، سنگدان یک‌سوی/زاغ و خروس پا و پر بشکسته مجروح/طاووس پرپر گشته و مرغابی بیسر/مجموع می‌آیند زانوسی پریشان» (ه:۳۳) اشاره دارد به آیه: قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا (بقره/۲۶۰). مضمون دو بیت «گویی خدای ما، که محیط است بر جهان/چندان به کار گسترش آسمان بُود/کز زاری زمین دگرش نیست آگهی!» (ه:۳۴۳) متأثر است از آیه وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ (الذاریات/۴۷). «سیمرغ و کیمیاش به فرمان بود/بر هر چه نام خویش رقم میزد» (ه:۳۴۷) این بخش از شعر نام بزرگ متأثر است از آیه وَحَشِيرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (نمل/۱۷). و مصراع «از نردبان معجزه بالا میرفت» اشاره‌ای استعاره‌ای دارد به آیه سَخَرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُحَاءَ حَيْثُ أَصَابَ (ص/۳۶). مصراع «ای تو آغاز،/تو انجام، تو بالا، تو فرود» (ه:۳۵۱) اشاره دارد به آیه هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (الحدید/۳). «در آن «مکان شرقی»/در لحظه حضور/خرمای تازه داد بر از/شاخسار خشک» (در لحظه حضور، ص:۱۶) اشاره دارد به آیه وَ هَزَىٰ إِلَيْكَ بِجَذَعِ النَّخْلَةِ تَسَاقَطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا (مریم/۲۵) که مریم هنگام زادن عیسی از نخل خشک خرمای تازه می‌چیند.

از دیگر تاثیرپذیریها از قرآن، ساختار نحوی شعر سوره براءت است که سوگندهای آغاز مصراعهای آن یادآور سوگندهای قرآن در سوره‌العادیات است: «سوگند به اسب و صنوبرها/سوگندها به بیشه باورها /کاندر طاوع ذوذنوب شرق،/بیزاری من است/بیزاری شماست،/بیزاری خداست...» (ه:۱۲۷)

۱-۲- **واژگان قرآنی:** واژه‌ها و تعابیر این کتاب آسمانی گاه در عنوان شعرها به چشم میخورد؛ مانند واژه سوره در عنوان شعرهای *سوره برائت* که با توجه به نزدیکی مفهوم برائت به توبه، سوره توبه را تداعی میکند و *سوره روشنائی* که متأثر از سوره نور است. یا واژه آیه که در عنوان شعرهای *آیه‌های شنگرفی*، *آیه‌ای شگرف* و *آیه نور آمده‌است* و گاهی هم در میان شعرها دیده میشود؛ مانند: آیه، لوح محفوظ، نام بزرگ (اسم اعظم)، چاه ویل (۳۲۸:۵). ویل در قرآن به معنی وای و افسوس آمده‌است اما آن را به چاهی تعبیر میکنند که بسیار عمیق است و سقوط در آن سالها طول میکشد. چاه هاویه (۴۹:۵) هاویه از آیه «وَ اَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ» (القارعه، ۹ و ۸) اقتباس شده و آن «نام درکه‌ای است از درکات دوزخ» (روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیر قرآن، ج ۲۰ ص: ۳۸۳).

۱-۳- **واژه‌ها و اصطلاحات اسلامی:** بعضی واژه‌های مربوط به فرهنگ اسلامی در عنوان و میان شعرها دیده میشود. نمود این واژه‌ها علاوه بر این که مایه و گرایش فکری شاعر را نمایان میسازد و بر غنای معنایی شعرها میافزاید، کارکرد بلاغی هم دارد. در عنوان شعرها به واژه‌های شهادتگاه شوق، معراج‌فنا، شبخوانی، نماز خوف، مناجات (چهار شعر)، نمازی در تنگنا، معراج‌نامه، بار امانت، معجزه، دعای باران، نام بزرگ، ارض موعود، بعد از قیامت و دخیل و در درون شعرها هم به واژه‌هایی مانند: مسجد، دعا، معصوم، ملکوت، شهید، جبرئیل، معجزه، انبیای مرسل، اولوالعزم، نماز خواندن، جبرئیل، رافضی، دعا، قرآن، تسبیح، فقیه، حور عین، ماء و طین، جنت میتوان اشاره کرد.

۱-۴- **شعرهایی که از رویدادها و باورهای اسلامی الهام گرفته‌اند.** بعضی از شعرها بر اساس یک رویداد تاریخی سروده شده‌اند و آن رویداد دستمایه‌ای برای بیان افکار و عقاید انسانی و اجتماعی شاعر شده‌است؛ مانند شعر *اضطراب ابراهیم* که بر اساس ماجرای به قربانگاه بردن ابراهیم پسرش اسماعیل را سروده شده یا شعر *مرغان ابراهیم* که از حادثه ذبح چهار پرنده به دست ابراهیم الهام گرفته‌است و شعر *نماز خوف* که بر مبنای باورهای اسلامی درباره قیامت سروده شده‌است.

۱-۵- **اشارات به زندگی و داستان پیامبران، امامان و شخصیت‌های دینی:** این اشارات فراوان و گسترده‌است. نکته قابل توجه در این اشارات آن است که بعضی از این شخصیتها دستمایه طنز قرار گرفته‌اند و شکل وارونه و کاریکاتور شخصیت اصلی شده‌اند. در زیر این اشارات بررسی میشود:

آدم (ع): اشاره به زندگی آدم (ع) در چهار شعر دیده میشود؛ یکی شعر *مجال اندک* که میگوید: «غبار آلود و / زشت / آمد / زمین / در دیده آدم / چو چشم خویشتن بگشود و رخسار زمین را دید.» الهام گرفته از شعر منسوب به آدم (ع) در سوگ هابیل است: *تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَ مَنْ عَلَيْهِا وَ وَجَهُ الْاَرْضِ مَغْبِرٌ قَبِيحٌ / تَغْيِيرٌ كُلُّ ذِي طَعْمٍ وَ لَوْنٍ / وَ قَلِّ بَشَاشَةُ الْوَجْهِ الصَّبِيحِ / فَوَا اَسْفَا عَلٰى هَابِيْلِ ابْنِي / قَتِيْلٍ قَدْ تَطَمَّنَهُ الضَّرِيحُ (المعجم فی معابیر اشعار العجم، ص: ۲۲۳).* دیگر شعر *درخت رهایی* که در آن به عصیان آدم اشاره شده و میگوید: «درختی ست عمرش / به پیشینه عمر عصیان آدم / و حتی بگو عمر عصیان

ابلیس». در شعر در روزگار پیری/ایمان (در لحظه حضور، ص: ۲۶) شاعر ضمن انتقاد از روزگار خودش که آن را روزگار پیری ایمان مینامد، روزگار آدم و حوا را عصر ایمان راستین میدانند و میگوید: «در روزگار آدم و حوا/پیوند آسمان و زمین بود راستین». در شعر آزادی (جهان در مقدم صبح بهاران، ص: ۴۹) هم با نگاهی فلسفی به عصیان آدم پراخته است: «از تو، ای ابلیس از باران لعنت خیس! از تو میپرسم/کاندران صبح بهشتی، راستی آیا، لذت دندان فشردن روی/اطعم سبب یا گندم/از درون خواستن» برخاست/یا که از جوش «توانستن»/یا نه این بود و نه آن/از شوق «دانستن»؟»

ایوب (ع): ایوب در ادب فارسی مظهر بردباری در برابر محنتهاست. درباره مدت محنتش «بعضی گویند هفت سال و هفت ماه بود... چون روزگار برآمد کرم در هفت اندام او افتاد (قصص الانبیا: ۲۵۵-۲۵۷. نقل از داستان پیامبران در غزلیات شمس ج. ۱، ص: ۲۵۳) و هنگامی که بخشوده شد «خدای در آن وقت بر ایوب ملخ زرین بارانید. ایوب درو فتاد به جد میچید. جبرئیل او را گفت: یا ایوب تو نه زاهد بودی در دنیا چند میچینی؟ ایوب گفت یا جبرئیل این رحمت خدای است از رحمت خدای بنده سیر نیاید» (قصص قرآن سوره‌آبادی: ۳۷۴. نقل از فرهنگ تلمحات: ذیل ایوب) اما ایوب شعر ملخهای زرین بر خلاف ایوب پیامبر، شخصیتی قلبی است که وقتی ملخهای زرین میبارند، ایوبی در کار نیست و فقط بر مثنی کرم میبارند: «این بار هم، ناگاه/زرین ملخ بارید/آری/اما نه بر ایوب/بر مثنی کرمی، در کنار راه. زیرا که بعد از//هفت سال و//هفت ماه و//هفته و//ساعت/چندان که هفت اندام خود را جُست/دید، ای دریغ! هیچ پیدا نیست/ یعنی، انبوهی از کرم است و ایوبی در آنجا نیست»

خضر (ع): در دو شعر اشاره به بخشی از داستان خضر (ع) که همراه اسکندر در جستجوی آب حیات بود، دیده میشود. یک جا در شعر موج‌نوشته‌های دریا که خطاب به عاشق جویای قاره بیقرار عشق میگوید: «پیش از تو خضرها و سکندرها/خاشاک موج‌خیز این بحر بوده‌اند» و یک جا هم در شعر کد/مین (جهان در مقدم صبح بهاران، ص: ۴۴) به آب حیات و ظلمات اشاره دارد: «ستاره‌ای بودن/و مات، خیره شدن/تمام عمر به تاریکی،//ارچه «آب حیات»/و یا که برقی/یک لحظه و//ادگر دم هیچ/و تازیانه زدن/به پیکر «ظلمات»؟»

سلیمان (ع): از جمله اشارات به زندگی سلیمان، یکی حادثه به دست دیو افتادن انگشتری اوست و یکی هم شوکت پادشاهی. در شعر مناجات شوکت سخن را در روزگار بیرونقی با روزگاری که دیو به جای سلیمان بر تخت نشست، مقایسه میکند و میگوید: «هرمن، خاتم دانایی و زیبایی را/برد ز انگشت سلیمانی او/جاودی کرد، یکی پیر پلید/که سخن (سر قدر)/مسخ گردید و سترون گردید (ه: ۳۵۰) در شعر دسته‌کلید دریا (جهان در مقدم صبح بهاران، ص: ۷) هم از این حادثه برای بیان نابسامانی شعر فارسی در روزگار معاصر بهره میگیرد و میگوید: «انگشتری که شعر در انگشت خویش داشت/

زانگشت او برون شد و فرمانروایش/بر وحش و طير و انسی و جتی، ز هم گسیخت/مرغی ازان جزیره سبز آمد/مانند صخر جتی/وانگشتر تمام نگینی را/در ورطه سیاهی افکند و خود گریخت».

عیسی(ع): در شعرهای سیاسی-اجتماعی، عیسی روزگار شاعر، منجی دروغین است که «شفادهنده بیمارهای مصنوعی» (آ:۲۸۸) است و از مزرع کرامتش خرمن خرمن گرسنگی و فقر چیده میشود. او «مسیح غارت و نفرت//مسیح مصنوعی» (آ:۲۸۹) است. در این موارد طنزآمیز، عیسی استعاره است برای کسانی که به دروغ داعیه نجات جامعه را داشته‌اند. گاهی هم با همان چهره تاریخی در تصاویر شعری حضور میابد؛ مانند: «ز بهر خیزش میهن دمیدی جانشان در تن/همه چون عازرند آنان و تو همچون مسیحایی» (۱۵:۵)

موسی(ع): اشاره به وقایعی از زندگی موسی مانند گرفتاری در بیابان و ندای انالله شنیدن از درخت، و معجزاتش مانند ید بیضا و عصای موسی، دستمایه بیان اندیشه‌های اجتماعی و انسانی شاعر شده است. در شعر در برابر درخت، گیاهان صدای سبز انالله را می‌چشند: «هر گیاه و برگچه در آستانه سحر آن صدای سبز را/زان سوی جدار حرف و/اصوت-/امیچشید/آن صدا که موسی از درخت میشنید». در شعر پری‌خون (۳۵۸:۵)، شاعر میخواهد که فسونی مانند عصای اژدهاخور و ید بیضای موسی داشته باشد تا دیوها را براند و کابوس هول را از خیمه طفلان دور کند. در شعر ارض موعود (در لحظه حضور، ص:۳۵) برای تبیین سرگردانی انسان در هستی از واقعه سرگردانی موسی در تیه کمک میگیرد و میگوید: «تیه موسی اگر در مکان بود/تیه ما، ای دریغا/دریغا در زمان است».

نوح(ع): اشاره به داستان نوح در بعضی شعرهای اجتماعی دیده میشود. شخصیت نوح در این شعرها معمولا متفاوت با نوح اسطوره‌ای و کاریکاتور اوست. در شعر نوح جدید، در کشتی این نوح نوآیین از کبوتر و قناری خبری نیست و از موش و مار پر است؛ در میان طوفان همچون کاغذی ناامن است و نمیتواند کسی را از عذاب الهی نجات دهد. در شعر بهار کبود (جهان در مقدم صبح بهاران، ص:۱۴) که شاعر از نابودی باغ و بهار شکوه میکند و میگوید: «بگو به نوح که در کشتی تو از چه سبب/کبوتران همه رفتند و غیر زاغ نماند؟» در داستان نوح برخلاف زاغ که بی وفایی کرد و خبری نیاورد، کبوتر از جای خشک و امن برای نوح خبر می‌آورد. در شعر تار عنکبوت هم با بهره‌گیری از همین بخش داستان، جستجوی بشر را در کرات دیگر برای یافتن زیستگاه به تصویر می‌کشد: «طوفان نوح دیگر و بال کبوتری/که میخورد به زهره و مریخ تا مگر/اجوید برای کشتی او جای لنگری»

یوسف(ع): در دو شعر به بخشهایی از زندگی یوسف اشاراتی دیده میشود؛ یکی شعر آینه که به ماجرای بریدن دست زنان مصر به جای ترنج اشاره شده است: «او را میان آینه دیدیم/دست و ترنج را و طمع را/در حیرتی شبانه بریدیم.» و دیگر در شعر نکوهش که به ماجرای دروغین خوردن گریگ

یوسف را اشاره میکند و میگوید: «آن یوسف گم‌گشتهٔ آمال بشر را گامی دو برون نامده تا مرز حقیقت/بردید و بدان گرگ سپردید»

امام علی(ع): کلام و کردار امام علی(ع) مایهٔ غنای معنوی و فرهنگی شعر شفیعی شده‌است. مصراع «خاشه به چشمان و استخوان به گلوگاه» (ه: ۱۶۷) از جملهٔ امام علی(ع) در نهج‌البلاغه اقتباس شده که میفرماید: *فَصَبَّرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَأٌ*. در شعر نکوهش هم که به وقایع تاریخی صدر اسلام میپردازد، ضمن اشاره به مبارزات امام علی برای تثبیت دادگری، او را با سقراط مقایسه میکند و میگوید: «آن قامت رویان و روان ازلی را آن آرزوی زندهٔ سقراط و علی را/با آنهمه خونها که فشانند به راهش/در گوری از اندیشهٔ خود، تنگ فشردید». ظاهراً به نظر جرج جرداق توجه دارد که امام علی را با سقراط مقایسه کرده و مینویسد: «هریک از این دو مرد، شکل زنده و جاودانی از تجمع نمونه‌های عالی انسانیت در یک انسان هستند» (امام علی صدای عدالت انسانی، ج ۳، ص: ۹۸)

سلمان فارسی: شعر نکوهش با جملهٔ مشهور «کردید و نکردید» آغاز میشود که «احادیث زیدیه و نیز احادیث امامیه و اسماعیلیه به سلمان نسبت میدهند. سلمان در تاسف از انتخاب عجلانه ابوبکر در سقیفه با یک نوع محافظه‌کاری و توداری خاص زیدی، در برابر شهود به فارسی گفته‌است: کردید و نکردید» (سلمان پاک، ص: ۴۸)

۲- فرهنگ ایران باستان: هر چند نمود این شاخه از فرهنگ ایرانی نسبت به دورهٔ اسلامی کمتر است، اما حضور شخصیت‌های اسطوره‌ای و حماسی و نیز صاحبان فکر و فرهنگ این دوره قابل توجه است. اشکال نمود این عناصر عبارتند از:

رویدادهای تاریخی: مانند «تازیانه میزد مغرور بر دریا/با شکوه شوکت دیرین» (آ: ۱۱۰) که اشاره دارد به ماجرای نبرد ایران و یونان که پس از خرابی پل بر اثر وزش باد، خشایارشا در خشم میشود و دستور میدهد سبید ضربه شلاق به دریا بزنند (لغت‌نامه دهخدا: ذیل خشایارشا)

اسطوره‌ها و حماسه‌ها: اشاره به نام پهلوانان و داستانهای حماسی و اسطوره‌ای در شعرهای ابتدایی شفیعی فراوان به چشم میخورد. این اشارات گاهی برای توصیف است مانند اشاراتی که در قصیدهٔ *جاودان خرد آمده‌است*. گاهی برای مقایسه است مانند شعر *آرش* (جهان در مقدم صبح بهاران، ص: ۴۸) که شاعر اهتمامش در شاعری را با کار آرش کمانگیر مقایسه کرده‌است. گاهی هم برای انتقادهای اجتماعی است که شاعر با یادکرد پهلوانان و حوادث حماسی، دیروز و امروز را با هم میسنجد؛ مانند اشارات شعر *هفت‌خوانی دیگر*. نکتهٔ قابل توجه تصرف شاعر در بعضی از این حوادث است؛ مثلاً به گزارش شاهنامه، سیاوش بیگانه سالم از آتش بیرون می‌آید ولی در شعر معجزه به شکل خوک بیرون می‌آید. نمونه‌های این اشارات عبارتند از: شمسوار رخس رویین، درفش کاویان، تهمتن با رخس پنداری به ژرف چاه افتاده، پای در زنجیر چون کاووس و یارانش، صد بیژن آزاده،

خون سیاووش و افراسیاب، سیمرغ، افریدون، کیخسرو، سهراب و اسفندیار یل، نوشدارو بعد از سهراب، سوگ سیاووش، زاده زال زر، تیرگرز، چشم نوباوه گشتاسب.

آیینها و باورها: یکی دیگر از نمودهای فرهنگ ایران باستان، آیینها و باورها است. نفوذ و نمود عناصر فرهنگی این حوزه را در زیر شاخه‌های زیر بررسی میکنیم:

آیین زردشت: عناصر فرهنگی آیین زردشت مانند: آتش زردشت، آذر مینویی، آذر برزین، شعله آتش کرکوی، کوی مغان، مغ و موید، مزدا، شعار معروف زردشت: گفته و کرده و اندیشه نیک، درخت معجز زردشت، سرود زردشت. اشاره به بعضی باورها مانند: بزه شمردن کشتن خروس: «زان روی بد که کشتن او را بزه شمرد/فرخنده زردهشت به گاهان متقش» (۴۴۸:ه)

آیین مانی: مانی پیامبر ایرانی بود که پیام آور آیین مانی شد و شاپور به او اجازه تبلیغ داد. اما مورد خشم موبدان دربار ساسانی قرار گرفت و در زمان بهرام دوم کشته شد. در شعر *از مزامیر مانی*، از او بعنوان ایزد مهربانی و همه روشنا یاد میشود: «تو را، ای همه روشنا، میستایم/تو را آفرین گویم ای ایزد مهربانی!» (۴۷:ه). در شعر *هزاره دوم آهوی کوهی* به دعای مانی اشاره میکند که در آینه کاشیها برایش رخسار مینماید. در شعر *کتیبه* به ماجرای مناظره موبدان زردشتی با مانی و قتل او میپردازد که پوستش را از کاه پر میکنند و بر دروازه جندی شاپور دار میزنند: «پوست آکنده به کاه/اندر باد/روی دروازه جندی شاپور/پیکر مانی/زندیق بزرگ/آن پیام آور زیبایی و نور» (۵۰:ه)

آیین مزدک: مزدک در زمان قباد ساسانی ادعای پیغمبری کرد. بگزارش سیاستنامه پس از مناظره با موبدان زردشتی، با نیرنگ انوشیروان مزدک و دوازده هزارتن از یارانش وارونه تا کمر در چاههایی که در باغی کنده شده بود، دفن شدند. (سیاستنامه، ص: ۲۴۷) در شعر شفيعی *باغ مزدک* (۲۲۵:ا)، باغ نگونسار (۲۱:ه)، باغ درخت مردان و باغ باژگون (۱۱۴:ه) به همین واقعه کشتن مزدک اشاره دارد. علاوه بر اینها بعضی آیینهای ایران باستان مانند *آبریزان* - نام جشنی باستانی که در سیزدهم تیر برگزار میشده - و جشن *نیلوفر* که در روز ششم تیر برگزار میشده، در عنوان شعرها دیده میشود.

۳- ادب فارسی: توجه شفيعی به گنجینه غنی ادب فارسی به ویژه ادبیات کلاسیک و بهره گیری از آن را در دو شکل میتوان نشان داد: یکی ستایش و یادکرد بزرگان ادب؛ مانند: فردوسی (جاویدان خرد)، ناصر خسرو (آواره یمگان)، خیام (شب خیام)، حافظ (ای هرگز و همیشه)، طیبان (به طیبان ژاژخای)، عارف قزوینی (به یاد عارف)، بیدل دهلوی (پیامی به عرس بیدل)، اخوان ثالث (در این شبها)، مفتون امینی (نشانی)، دهخدا (مرثیه) و دیگر تضمین، اقتباس و استقبال از شعر شاعران گذشته: شفيعی در بسیاری از شعرها بیت یا مصرعی از شاعران گذشته تا معاصر را در شعر خود تضمین کرده و در مواردی ترکیب یا عبارتی را از آنها اقتباس نموده و یا به استقبال شعری از آنها رفته است. در جدول زیر این نمونهها را همراه با شعرهایی که از آنها تاثیر پذیرفته، میآوریم:

شاعران پیشین	شفیعی کدکنی
در این گیتی سراسر گر بگردی/خردمندی نیایی شادمانه(شهیدبلخی. پیشاهنگان شعر پارسی، دبیرسیاقی. ص:۱۳)	جُستیم و هیچ یافت نشد زیر آسمان/سیمرغ و کیمیا و خردمند شادمان (۳۰۸:ه)
بنفشه‌های طری خیل خیل بر سر کوه/چو شعله‌ای که به گوگرد بردوید کبود(گزیده اشعار رودکی، ص:۱۳۶)	حریق شعله گوگردی بنفشه چه زیباست(آ:۲۴۱)
ای آن که غمگنی و سزاوار/وندر نهان سرشک همی باری (گزیده اشعار رودکی، ص:۱۰۳)	«ای آن که غمگنی و سزاوار»(آ:۳۱۶)
بوی جوی مولیان آید همی/یاد یار مهربان آیدهمی (گزیده اشعار رودکی، ص:۷۵)	هم بوی جوی مولیان خیزد/هم یاد یار مهربان آید(آ:۴۷۲)
کس فرستاد به سر اندر عیار مرا/که مکن یاد یه شعر اندر بسیار مرا(گزیده اشعار رودکی، ص:۱۴۰)	کس فرستاد به سر اندر عیار مرا(ه:۱۹)
هموار کرد خواهی گیتی را/گیتی‌ست کی پذیرد همواری (گزیده اشعار رودکی، ص:۱۰۳)	هزاران سال، بعد از او و/صدها سال پیش از ما / ز ناهمواری گیتی سرود رودکی نالید.(ه:۳۶۴)
با کاروان حله برفتم زسیستان/با حله‌ای تنیده ز دل باقته ز جان (دیوان فرخی سیستانی، ص:۳۲۹)	آن حله بریشم تو نرم شد چنانک... (ه:۱۴۸)
مهرگان آمد و سیمرغ بجنبید از جای/تا کجا پر زند امسال و کجا دارد رای (دیوان فرخی سیستانی، ص:۳۶۶)	روزگاری شد و آن گونه که شاعر می‌گفت: «مهرگان آمد و سیمرغ بجنبید از جای»(ه: ۱۵۷)
آزرده کرد کزدم غربت جگر مرا/گویی زبون نیافت ز گیتی مگر مرا(دیوان ناصر خسرو قبادیانی، ص:۱۱)	آنجا شکنج زندان // شاید اعدام / وینجا بلای «کزدم غربت»... (ه:۳۹۵)
نوبهار آمد و آورد گل و یاسمن/باغ همچون تبت و راغ بسان عدنا (دیوان منوچهری دامغانی، ص:۱)	«نوبهار آمد و آورد گل و یاسمن»/ای خوشا طیب ختام و خوشا مُختتَمّا (قصیده‌ی شادی آغاز)
آنان که محیط فضل و آداب شدند/در جمع کمال شمع اصحاب شدند (ختیام)	اما،/اما،/بی آن‌که «شمع مجمع اصحاب» گردیم/یا خود «محیط دانش و آداب»(ه:۳۲۵)
هزار نقش برآرد زمانه و نبود/یکی چنان که در آیینهُ تصور ماست(دیوان انوری، ج.۱، ص:۴۱)	«هزار نقش برآرد زمانه» خوش‌تر از آن‌که در تصور آیینهُ تو چهره گشود(ه:۱۳۰)
سفر کعبه به صد جهد برآوردم و رفت/سفر کوی مغان است دگر بار مرا (دیوان خاقانی، ص:۳۹)	عجا کز گذر کاشی این مزگت پیر/هوس کوی مغان است دگر بار مرا(ه:۲۱)
گر رود دیده و عقل و خرد و جان تو مرو/که مرا دیدن تو بهتر از ایشان تو مرو(کلیات شمس تبریزی، ص:۸۳۰)	از کنار من افسرده تنها تو مرو/دیگران گر همه رفتند خدا را تو مرو(آ:۵۶)
حرف و صوت و گفت را برهم زبم/تا که بی این هر سه با تو دم زبم (مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت: ۱۷۳۳)	آن گه مرا رها کرد/در ساحت غیاب خود و خویش/آن سوی حرف و صوت، در آن سوی بینشان(آ:۳۹۸)
رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن/ترک من خراب	ور مرد خواب و خفتی/رو سر بنه به بالین تنها مرا رها

کن (آ:۲۵۳)	شب‌گرد مبتلا کن (کلیات شمس تبریزی.ص:۷۲۴)
قماربازی عاشق//که باخت هر چه که داشت/و جز هوای قماری دگر/انماندش هیچ(آ:۴۱۶)	خنک آن قماربازی که باخت هر چه بودش/انماند هیچش الا هوس قمار دیگر(کلیات شمس تبریزی.ص:۴۲۹)
تا کجا میبرد این نقش به دیوار مرا/تا درودی به سمرقند چو قند (۱۹:ه)	نبض او بر حال خود بُد بیگزند/تا بپرسید از سمرقند چو قند(مثنوی معنوی.دفتر اول. بیت:۱۶۷)
گفتم و در این آرزوها رفت / بس «روزها با سوزها» برما. (۱۴۵:ه)	در غم ما روزهایی گاه شد/روزها با سوزها همراه شد(مثنوی معنوی.دفتر اول. بیت:۱۵)
ای خضر ناشناس//که گاهی به شاخ بید/گاهی به موج برکه و//گاهی به خواب گرد/دیدار مینمایی و پرهیز میکنی(آ:۱۹۱)	دیدار مینمایی و پرهیز میکنی/بازار خویش و آتش ما تیز میکنی (کلیات سعدی.ص:۶۰۰)
گفتی: به روزگاران مهری نشسته گفتم/بیرون نمیتوان کرد حتی به روزگاران (آ:۳۶۵)	سعدی به روزگاران مهری نشسته در دل/بیرون نمیتوان کرد الا به روزگاران(کلیات سعدی.ص:۵۳۰)
«سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی؟»/تو خود آفتاب خود باش و طلسم کار بشکن(آ:۴۳۴)	سر آن ندارد امشب که برآید آفتابی/چه خیالها گذر کرد و گذر نکرد خوابی (کلیات سعدی.ص:۵۵۵)
ایستاده//ابر و باد و/امه و//خورشید و/افک»، از کار/ زیر این برفِ شبانگاهی(ه:۴۹۱)	ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند/تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری(کلیات سعدی.ص:۳)
سیر ز خود گشتم و اکسیر عشق / تافت به خاکستم و زر شدم(جهان در مقدم صبح بهاران، ص:۳۵)	گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد/اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم(کلیات سعدی.ص:۴۹۲)
مستان نیم شب را/رندان تشنه لب را/ بار دگر به فریاد/در کوچه ها صدا کن(آ:۲۵۰)	رندان تشنه لب را/آبی نمیدهد کس/گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت(دیوان حافظ.ص:۱۴۳)
دیدیدی که باز هم/ صد گونه گشت و بازی ایام/یک بیضه در کلاهش نشکست(آ:۲۸۶)	بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه/زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد(دیوان حافظ.ص:۱۶۴)
بخوان به نام گل سرخ و عاشقانه بخوان/حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی(آ:۲۴۱)	یکی ست ترکی و تازی در این معامله حافظ/حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی(حافظ.ص:۳۶۱)
این بود آن بهشت که در آرزوش بود/صحرای ایذج و نفس نافه ختن؟/رویت سیاه باد و دهانت پر از لجن» (ه:۵۲)	بعد از این نشگفت اگر با نکهت خلق خوشت/خیزد از صحرای ایذج نافه مشک ختن(دیوان حافظ.ص:۳۰۶)
زیرا که سرگذشت شما را // به کوه و دشت / «بر برگ گل // به خون شقایق // نوشته اند.»(آ:۴۳۲)	بر برگ گل به خون شقایق نوشته اند/کآن کس که پخته شد می چون ارغوان کشید(دیوان حافظ.ص:۱۳۹)
بر لاژورد صبح، زمرد/الهارها/در زمره زمردی/اش لعل پاره‌ها/«خون موج میزند به دل لعل»ها، ولی/ نز بهر آن که از خرف است آن اشاره‌ها(ه:۱۵۹)	جای آن است که خون موج زند در دل لعل/زین تغابن که خرف می‌شکند بازارش(دیوان حافظ.ص:۲۴۰)
آفاق شهر پر بود از سیره و سرود/ اما در آن میانه/از شادی/کس را خبر نبود/«ز تقریر چنگ و عود.»(ه:۱۸۴)	دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند/پنهان خورید باده که تعزیر میکنند(دیوان حافظ.ص:۲۰۱)
در بر ادیب دهر و مکتب حقایقش/ایش و کم شنیده‌ایم و	در مکتب حقایق پیش ادیب عشق/هان ای پسر بکوش

خواننده/ایم/ نکته‌هایی آشناست(۴۰۲:ه)	که روزی پدر شوی (دیوان حافظ.ص:۳۶۷)
بر لب عمر نشستن گذر جوی ندیدن/لحظه خویشتن از خویشتن زدودن/ لحظه ناب سرودن(۴۶۷:ه)	بنشین بر لب جوی و گذر عمر بین/یک اشارت ز جهان گذران ما را بس(دیوان حافظ.ص:۲۲۶)
هم چو ابر شعر نیما، یکه و تنها، ولی/«سوگواران در میان سوگواران» رفت و مرد(۲۵۹:ه)	خشک آمد کشتگاه من/در جوار کشت همسایه/گرچه میگویند: «میگریند روی ساحل نزدیک/سوگواران در میان سوگواران» (مجموعه اشعار نیمایوشیج، ص:۵۰۵)

۴- میراث ادبی صوفیه: از آنجا که بخش وسیعی از پژوهش‌های شفیعی کدکنی مربوط به حوزه ادب عرفانی ست، تفحص و تأمل در متون عرفانی بخشی از ذهنیت او را فراگرفته و در شعرش نمود یافته‌است. عارفان انقلابی در شعر شفیعی به اسطوره‌های مبارزه و مقاومت در صحنه مبارزات اجتماعی ایران معاصر بدل میشوند که برای احیای حقوق انسانی با بیداد مبارزه میکنند و نمادهای عرفانی هم برای تبیین مفاهیم اجتماعی و انسانی به خدمت گرفته میشوند. مضمون بعضی شعرها برگرفته از کلام و اندیشه‌های عارفان است. گاه اقتباس این مضامین آشکار است؛ مانند شعر در قرائتِ بایزید که عنوان شعر بیانگر تأثیرپذیری از بایزید بسطامی است و گاهی هم این تأثیرپذیری خیلی آشکار نیست؛ مانند درخت هستی که از عزیزالدین نسفی گرفته شده‌است. برای سهولت مقایسه، نمونه‌های شعر شفیعی و نمونه‌های ادب عرفانی را در دو ستون برابر هم می‌آوریم:

شفیعی کدکنی	کلام عارفان
سزای همچو تویی چیست غیر درماندن/به هر که بود و به هر جا که بود و هر چه که بود/جوع کردی الا دلت که قطنبماست(۱۶۲:ه) وقتی حضور خود را دریافتم/دیدم تمام جاده‌ها از من/آغاز میشود(۴۴۶:ا)	ای نسخه نامۀ الهی که تویی/وی آینه جمال شاهی که تویی/بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست/در خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی(مرصادالعباد.ص: ۳)
حبه القلب: کاش میشد که روزی دلم را/مثل بذری بکارم که/فردا/ بارور گردد و نسل عشاق/از محیط زمین برنیفتد(این روزها بهار و بنفشه، ص:۱۸)	نجم‌الدین رازی برای دل هفت طور قائل است، طور پنجم را حبه‌القلب میخواند و میگوید: «طور پنجم را حبه‌القلب گویند که معدن محبت حضرت الوهیت است و خاصان راست که محبت هیچ مخلوق را در او گنج نیست»(مرصادالعباد.ص: ۱۹۶)
نور سیاه ابلیس/میتافت آنچنان که فروغ فرشتگان/ بیرنگ میشد آنجا در هفت آسمان(آ: ۳۹۹)	دریغا مگر که نور سیاه بر تو بالای عرش عرضه نکرده‌اند، آن نور ابلیس است که از آن زلف این شاهد عبارت کرده‌اند و نسبت با نور الهی ظلمت خوانند و اگر نه نور است.(نامه‌های عین‌القضات، ص: ۱۱۸)
کبوتر: آیا تو راستی ز برون آمدی، بدین زندان‌سرای جسم و نگیهان تو منم؟/ایا مثل جوجه‌های قناری، درین قفس،/زادی و در مخیله زندان تو منم / بیرون این قفس نفسی زندگیت هست؟/ایا مایه حیات تو و	هر چند تشبیه روح به پرنده در ادبیات عرفانی بویژه در رسالات الطیور سابقه دیرینه دارد اما شفیعی در این شعر با تاسی به ابن سینا که «ورقاء» را برای روح استعاره آورده و میگوید: «هبطلت الیک من المحلّ

<p>الارفع / ورقاء ذاتُ تعزّر و تمنّع»، کبوتر را برای روح استعاره می‌آورد.</p>	<p>جان تو منم؟ آیا تویی که مایه و میزان هستی/یا در نهاد، مایه و میزان تو منم؟/بر خوان زندگانی مهمان من تویی/یا ریزه‌خوار سفره و مهمان تو منم؟(این روزها بهار و بنفشه،ص:۲۴)</p>
<p>«تمام موجودات یک درخت است و فلک اول که فلک‌الافلاک است محیط موجودات است، و ساده و بینقش است، زمین این درخت است و فلک دوم که فلک ثابتات است بیخ این درخت است و هفت آسمان که هر یک کوکبی سیاره دارند، ساق این درخت است... و عناصر و طبایع چهارگانه شاخهای این درخت‌اند و معدن و نبات و حیوان برگ و گل و میوه این درخت‌اند»(کتاب الانسان الکامل،ص: ۲۸۰)</p>	<p>درخت هستی: درختی ست بالنده بالا/از اینجا که ما تا سرود و ترانه/سوی بیسویی شاخ و برگش/بر او رسته بسیار و بسیارترها جوانه/یکی شاخ از آن/همین آسمانهای آبی/بر آن کهکشانش و انبوه اندوهوار سحابی(۴۰۵:ه)</p>
<p>بایزید میگوید: «...چون در هستی خویشتن خود را در همهٔ وادیها درانداختم و به آتش غیرت تن را بر همهٔ بوته‌ها بگذاختم ... به از نیاز صیدی ندیدم و به از عجز چیزی نیافتم و روشنتر از خاموشی چراغی ندیدم و به از بیسخنی نشنیدم. ساکن سرای سکوت شدم »(تذکره الاولیاء، ص: ۲۰۸)</p>	<p>در شعر در قرائت بایزید(جهان در مقدم صبح بهاران،ص:۲۷) به این مضمون پرداخته که در خاموشی هم حرف‌هاست که باید درک شود: «مگو ناپخته و ناجوش و خام/مبین در سلک خاموشی مدام/تو کز خاموشیم فهمی نداری/چه خواهی فهم کردن از کلام؟»</p>
<p>اشاره دارد به تفسیر ابوسعید از حدیث «سَتَفَرَّقُ أُمَّتِي نَيْفًا وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً النَّاجِي مِنْهَا وَاحِدًا وَ الْبَاقِي مِنْهُمْ فِي النَّارِ. یعنی فی نار آنفُسهم» (اسرارالتوحید. ج ۱،ص: ۲۹۸) که نفس و خود را آتش دانسته‌است.</p>	<p>میگفت بوسعید که دوزخ «من» است و «من»/فرزانهٔ فرنگ به راهی دگر شتافت/گفتا که دوزخ آن «دگران»ند و هر چه هست/ایرون ز من، به دور ز سر و سرشت من/ای عشق! ای تو گرمی کانون کاینات!/از خویش و دیگران خبرم نیست زان که توهم چاه دوزخ منی و هم بهشت من (جهان در مقدم صبح بهاران،ص:۵۸)</p>

بسیاری از اصطلاحات و نام آثار عرفانی در شعر شفیعی دیده میشود. این واژه‌ها گاه ابزار توصیف پدیده‌های طبیعت شده‌اند، گاه بعنوان نمادی برای تبیین مفاهیم اجتماعی و گاهی هم برای ستایش یک شخصیت فرهنگی به کار رفته‌اند؛ مانند: آواز پر جبرئیل، استغنا، اشراق، اقلیم هشتم، جذبه، خرقة، خضر، حال، دلق، سالک، سُکر، سماع، سیر سلوک، سیمرغ، طلب، فنا، قلندر، مرشد کامل، مقام، نیروانا، وقت. علاوه بر این، عنوان ۱۵ شعر برگرفته از اصطلاحات و نام آثار عرفانی است که معمولاً به تناسب محتوای سیاسی و اجتماعی و انسانی شعرها، بعنوان نمادی برای تبیین موضوع به کار می‌روند؛ مانند: بار امانت، قصه‌الغربه‌الغریبه، منطق‌الطیر، خضر راه، بیابان طلب، معراج فنا، شطح اول، شطح دوم، اشراق، دژ هوش‌ریا، زندهٔ بیدار، سیمرغ، حبه‌القلب، قلندر شیرین، فرزند وقت.

بعضی نمادهای عرفانی از مفهوم عرفانی خارج شده و برای بیان مفاهیم اجتماعی و گاه به شکلی طنزآمیز به کار رفته‌اند؛ مثلاً سیمرغ که در عرفان نماد حضرت حق یا به تعبیری جبرئیل یا عقل فعال (دیدار با سیمرغ، ص: ۷۸) است، در شعر سیمرغ (ه: ۱۵۶) نماد فریبندگی است. همه آرزو دارند تا از او به سعادت برسند اما وقتی می‌آید بی‌برگی و تنگی به سرای می‌آورد، بنابراین آرزو میکنند «که دگر باره سوی قاف برآید سیمرغ». ققنوس که به گزارش عطار چون مرگش فرا رسد هیزم فراهم می‌آورد و با بر هم زدن بالهایش آتش به هیزمها می‌اندازد و خودش در آن میان میسوزد تا این که از خاکسترش ققنوس بچه سر برآورد (منطق‌الطیر، ص: ۳۳۶ و ۳۳۷) در شعر پرشش نماد افراد مبارز و انقلابی است که مردن و جان باختنشان برعکس ققنوس عطار - باعث بیداری و زندگی جامعه نمی‌شود.

در آغاز بعضی دفترها و بعضی شعرها ابیات یا عباراتی از متون عرفانی یا شاعران عارف نقل شده‌است. آوردن این بیتها و عبارات به شیوه بدیعی براءت استهلال، علاوه بر تداعی محتوای آن دفتر شعری و یا آن شعر خاص برای خواننده، ذهنش را برای درک و دریافت بهتر شعر آماده میکند و منبع الهام‌گیری را هم به او یادآور میشود. در آغاز دفتر / از زبان برگ دو بیت از مثنوی مولوی آمده‌است: «این درختانند همچون خاکیان / دستها بر کرده‌اند از خاکدان / با زبان برگ و با دست دراز / از ضمیر خاک میگویند راز». مضمون این دو بیت هم با عنوان این دفتر تناسب دارد و هم با شعرهای آن که بیشترشان یا توصیف طبیعت است یا این که عناصر طبیعت بعنوان نمادی برای موضوعات اجتماعی و اندیشه‌های فلسفی به کار گرفته شده‌اند. بر بالای شعر نماز خوف بیتی از غزلیات شمس نوشته شده‌است: «هین که دجال بیامد بگشا راه مسیح / هین که شد روز قیامت بزن آن ناقورم» (کلیات شمس، ص: ۶۱۷). در آغاز شعر / این کیمیای هستی مصراع «کیمیای داری که تبدیلیش کنی» از مثنوی نقل شده‌است.

۵- ادبیات عربی: آثار این حوزه فرهنگی به دو شکل نمود یافته‌است: یکی اقتباس مضامینی که شاعر به گونه‌ای خودش به این موضوع اشاره کرده، مانند شعر با منتبئی (این روزها بهار و بنفشه، ص: ۳۴) که عنوان شعر بیانگر اثرپذیری از شعر منتبئی است. یا این که شخصیتی مانند ابوزید سروجی، قهرمان داستانهای مقامات حریری، در شعری با عنوان / ابوزید سروجی (جهان در مقدم صبح بهاران، ص: ۵۷) دستمایه توصیف طنزآمیز و انتقاد از کسانی قرار می‌گیرد که مانند او برای رسیدن به خواسته‌های خود در هر موضوعی سخن میرانند و هر دم به لونی درمی‌آیند. و یا این که واقعه‌ای از تاریخ ادب عربی مضمون شعری قرار گرفته‌است؛ مانند شعر خروس پری (جهان در مقدم صبح بهاران، ص: ۴۶) که به ماجرای دیکالجن، شاعر شیعی قرن سوم و معشوقش ورد (گل سرخ) پرداخته‌است. شکل دیگر نمود ادبیات عربی، بیتها و مصراعهایی است که در سرآغاز دفترها و شعرها با ذکر نام شاعرشان آمده‌است و به این شکل شاعر تأثر خود را از آن شعر اعلام کرده‌است. این شکل نمونه‌های بیشتری دارد که در ادامه به آنها می‌پردازیم: در آغاز دفتر مثل درخت در شب باران بیتی

از نَفَری نوشته شده است: «و قالَ لی: بَینَ النُّطقِ وَ الصَّمْتِ بَرزخٌ/فیه قَبرِ العَقلِ وَ فیه قُبورِ الاشیاء». در آغاز شعر *مناجات* (آ: ۳۳۴) مصراع نخستین این بیت از ابن عربی آمده است: «فَأَصْرِفِ الْخَاطِرِ عَنْ ظَاهِرِهَا وَ الْطَلَبِ الْبَاطِنِ حَتَّى تَعْلَمَا» که در تبیین رمزی بودن زبان عرفا میگوید: خاطر از ظاهر آن باز گردان و معنی را از باطن آن طلب کن تا بفهمی. بر بالای شعر وجود حاضر و غایب، مصراع «فَعْيُونُهُمْ فِي جَنَّةٍ وَ قُلُوبُهُمْ فِي نَارٍ» آمده که بخشی از شعر تهامی است: «أَلَيْ لَأَرْحَمُ حَاسِدِي لَشَرِّمَا / ضَمِنْتُ صَدْرَهُمْ مِنَ الْاَوْغَارِ انظُرُوا صَنِيعَ اللَّهِ بِي فَعْيُونُهُمْ فِي جَنَّةٍ وَ قُلُوبُهُمْ فِي نَارٍ (جواهر الادب، ص: ۶۱۹). شفیعی در این شعر در توصیف حالت دوگانه‌اش که چشمش به روی بیشه و دریاچه و ابر و خوشه‌های خیس افاقیه‌ها و روشنای آب است اما قلبش را در هُرم آفتاب نشابور طفلان منتظر محاکمه کرده‌اند، متأثر از شعر تهامی‌ست که حاسدان چون چشمشان متوجه موهبت‌های الهی در حق اوست، گویی به بهشت دوخته شده است و دلشان بر اثر آتش حسد گویی در جهنم است. بر بالای شعر *گوزن و صخره*، مصراع نخستین این بیت اعشی آمده است: *کناطحٍ صخره، یوماً لیفلقها / فلم یضرها و اوهی قرنه الوعل* (شرح المعلقات العشر، ص: ۱۲۲) که میگوید شاخ زدن بز کوهی به صخره فقط باعث شکستن شاخش میشود ولی در شعر شفیعی برعکس صخره در برابر شاخ گوزن ناچار به شکست است. بر بالای شعر *مجال خاک*، مصراع دوم بیت زیر منسوب به آدم (ع) که در سوگ هابیل سروده، آمده است: «تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ وَجَهُ الْأَرْضِ مَغْبِرٌ قَبِيحٌ» (المعجم فی معاییر اشعار العجم، ص: ۲۲۳). بر بالای شعر *شعر درمانی* (این روزها بهار و بنفشه، ص: ۱۱) مصراع دوم این بیت از مجنون آمده است: «فَمَا أُشْرِفُ الْأُبْقَاعَ إِلَّا صَبَابَةً / وَلَا أُنْشِدُ الْأَشْعَارَ إِلَّا تَدَاوِيًا (دیوان مجنون لیلی، ص: ۱۱۸). در آغاز شعر *کیوتر* (این روزها بهار و بنفشه، ص: ۲۴) مصراع نخستین از قصیده عینیة ابن سینا نوشته شده است: «هَبَطَتِ الْيَكُ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ / وَ رِقَاءُ ذَاتُ تَعَزَّزَ وَ تَمَنَّعَ». بر بالای شعر *با متنبی* (در لحظه حضور، ص: ۲۹) مصراع نخستین این بیت نوشته شده است: «وَ أَحْلَى الْهَوَى مَا شَكَتَ فِي الْوَصْلِ رَبَّةٌ / وَ فِي الْهَجْرِ فَهوَ الدَّهْرُ يَرْجُو وَ يَتَّقِي» (شرح دیوان متنبی، ج ۲، ص: ۶۵۴) و در متن شعر پس از تقدیر از شاعر، ترجمه آن مصراع آمده است: خوش گفت که «عشق و خوشترین عشق جهان / عشقی‌ست که راه وصل آن دشوار است». بر بالای شعر *بعد از قیام* (جهان در مقدم صبح بهاران، ص: ۱۳) این بیت نوشته شده است: «مَطْلَبِي وَ سَوْفِي / وَ عِدِي وَ لَا تَفِي»

۶- **فرهنگ غرب**: نمود آشنایی شفیعی با فرهنگ غرب به شکل‌هایی در گوشه و کنار شعرهایش دیده میشود. بر بالای بعضی از شعرها نام یکی از شخصیت‌های فرهنگی غربی نوشته شده است و به صورت «به...» و یا «در قرائت...» از آنها یاد شده است. گاهی هم کلامی از آنها در آغاز شعر نقل شده که مضمون شعر متأثر از آن است و گاهی هم در شعری به یک رویداد تاریخی - فرهنگی و یا آیینی در فرهنگ غرب اشاره شده است. نمونه‌های این برگرفته‌ها را در دسته‌های زیر بررسی میکنیم:

اشاره به رویدادهای تاریخی و اجتماعی: مانند آتش‌سوزی شهر رُم به دستور نرون امپراتور خونخوار رُم در سال ۶۴ میلادی: «ای شاهدان حادثه از دور/من عهد کرده‌ام/حتی اگر چه یک شب اُرُم را/پس از نرون/به تماشا روم-نرون(أ:۴۴۶) و مرگ «گوارا» مبارز آمریکای جنوبی که پس از مبارزات طولانی به دست ارتش بولیوی کشته شد: «کامشب/درخیمهٔ مجنون دلتنگ کدامین دشت/بر توسنی دیگر// برای مرگ شیرین گوارایی/زین و براق و برگ میبندند؟(أ:۲۳۱)

آیینها و اندیشه‌ها: در بعضی شعرها به آیینهایی از فرهنگ غرب اشاره شده یا اندیشه‌ای از بزرگان غرب مضمون شعر قرار گرفته است؛ مثلاً در شعر روز و/النتین(جهان در مقدم صبح بهاران، ص: ۳۹) شاعر با اشاره به رسم هدیه دادن گل به معشوق در روز عشاق برگذشت جوانی و روزگار عاشقی تاسف میخورد. روز و/النتین برابر ۱۴ فوریه است که در اروپا و آمریکا روز عشق نام گرفته است.

در شعر از میان روشناییها و باران(ه:۵۵) که در قطار فرانکفورت-دوسلورف سروده شده است، شاعر به توصیف دو جامعهٔ متفاوت و متعارض میپردازد. یکی جامعه‌ای که از آنجا میرسد که در آن «هرچه بینی صیدی از تور تصادف بوده و امدادهای غیب»(ه:۵۶) و دیگر جامعه‌ای که به آنجا رسیده و در آن «هرچه در ترکیب خود هموار»(ه:۵۶) است و برخلاف جامعهٔ قبلی همهٔ امور آن «تصویر یک آینه وان اندیشهٔ انسان»(ه:۵۷) است. به نظر میرسد شاعر شرق را با غرب مقایسه کرده است.

یکی از موضوعاتی که از فرهنگ غرب وارد شعر معاصر شده، سبب ممنوعه است. به باور مسلمانان این میوه گندم بوده و در ادب فارسی هم همین باور منعکس شده است اما «در شعر معاصر به تأثیر ترجمهٔ شعر و فرهنگ اروپایی، این گندم به سبب بدل می‌شود»(با چراغ و آینه، ص: ۲۸۸) شفیعی هم از این میوه با عنوان سبب یاد میکند. در شعر آزادی(جهان در مقدم صبح بهاران، ص: ۴۹) میگوید: «از تو، ای ابلیس از باران لعنت خیس!// تو میپرسم/ کاندران صبح بهشتی، راستی آیه/ لذت دندان فشردن روی/ طعم سبب یا گندم/ از درون «خواستن» برخاست/ یا که از جوش «توانستن»/ یا نه این بود و نه آن/ از شوق «دانستن»؟»

اندیشه و مضمون «بودن سرودن است» که در عنوان دفتر شعر/ز بودن و سرودن و یکی از شعرهای شفیعی دیده میشود و در میان شعرها هم چندبار تکرار شده، احتمالاً متأثر از اندیشه‌های هایدگر-فیلسوف آلمانی- است که معتقد است «بودن یا هستی در شعر و هنر انکشاف و گشودگی پیدا میکند. هستی پس از حبس در ظلمات خاصه ظلمت ایده نیاز به انکشاف و گشودگی دارد. یکی از راه‌های این انکشاف شعر و هنر است»(نقل از در جستجوی نیشابور، ص: ۲۱۴). در شعر ژنویه با اشاره به مراسم جشن کریسمس، از این که کاج را در این مراسم می‌برند انتقاد میکند. در شعر بهشت و دوزخ(جهان در مقدم صبح بهاران، ص: ۵۸) ضمن اشاره به جملهٔ معروف سارتر در نمایشنامهٔ در بسته که میگوید: «جهنم یعنی دیگران»، و مقایسهٔ آن با تفسیر ابوسعید از حدیث «سَتَفَرُّقُ أُمَّتِي نَيْفًا و

سَبْعِينَ فَرَقَهُ النَّاجِي مِنْهَا وَاحِدًا وَ الْبَاقِي مِنْهُمْ فِي النَّارِ. یعنی فی نار اَنْفُسَهُمْ» (اسرارالتوحید، ج ۱، ص: ۲۹۸) که دوزخ را نفس و خود میدانند، از او با عنوان فرزانه فرنگ یاد میکند و میگوید: «میگفت بوسعید که دوزخ «من» است و «من»/فرزانه فرنگ به راهی دگر شتافت/گفتا که دوزخ آن «دگران» ند و هرچه هست/بیرون ز من، به دور ز سر و سرشت من»

نام و کلام ادیبان بر بالای شعرها: در آغاز بعضی شعرها نام ادیبان غربی آمده که شاعر یا از آنها تاثیر پذیرفته یا این که شعرش را به آنها تقدیم کرده و گاه آنها را ستوده است؛ مانند: «به گارسیالورکا» و «همراه با اوکتاویوپاز». یا این که کلامی از آنها در آغاز شعر نقل شده که با محتوای شعر مرتبط است؛ مثلاً: بر بالای شعر قصیده در ستایش عشق عبارت «همراه با اوکتاویوپاز» نوشته شده است. پاز شاعر مکزیکی است که جوهر نظریه اش درباره شعر در قالب عبارات متناقضنا خلاصه میشود و شاعر عشق و دوستی لقب گرفته است. شفیعی هم در این شعر با استفاده از عبارات متناقض به توصیف عشق میپردازد. بر بالای شعر دود نوشته شده است: «در اندیشه برتولت برشت». در این شعر انسان اساس و معنی بخش هستی معرفی شده است که اگر او نباشد و در درون کومه آتشی بر پا نکند، کومه و بیشه و جزیره و دریا نیستند. در آغاز دفتر *شبخوانی* پس از بیت «ای خوشا شادی آغاز و خوشا صبحدم/ای خوشا جاده و در جاده نهادن قدما» آمده است: «از همسرای با منوچهری و برتولد برشت» که اشاره دارد به شعری از برشت که برگردان فارسی آن چنین است: «ای خوشا شادی آغاز! خوشا صبح! علف نوهنگامی که کسی رنگ سبز خاطرش نیست چگونه است» (درروشنایی بارانها، ص: ۱۶۳). بر بالای شعر *از محاکمه فضل الله حروفی*، شعر *what does not change/is the will to change* (آنچه تغییر نمیکند اراده تغییر است) اثر چارلز اولسون نوشته شده است. این دو مصراع در آغاز شعر بزاقت استهلالی است برای اشاره به اندیشه های فضل الله حروفی و تغییراتی که میخواست در عرصه های اقتصادی و اجتماعی برای برقراری دادگری ایجاد کند. شعر *دیباچه* (۳۸۵:أ) «به گارسیالورکا» شاعر، نویسنده، نقاش و آهنگساز اسپانیایی تقدیم شده است. شفیعی در این شعر ضمن ستایش هنر نوازندگی لورکا از او با عنوان «خنیاگر غرناطه» یاد میکند و او را به هماوازی با خود فرا میخواند. شعر *اضطراب ابراهیم* به کی یرکه گور» فیلسوف دانمارکی و پدر اگزستانسیالیسم تقدیم شده است. او در کتاب *ترس و لرز* به داستان ابراهیم و پسرش اسحاق پرداخته و با ارائه تصاویر حالات درونی ابراهیم را هنگام قربانی کردن اسحاق برجسته میسازد و جزئیات ناگفته در سفر پیدایش را بازگو میکند. (اگزستانسیالیسم و شفیعی کدکنی، ص: ۳۲-۴۲) شعر *اضطراب ابراهیم* متأثر از همین کتاب ترس و لرز است.

در قرائت با ادیبان و اندیشمندان: در آغاز بعضی شعرها عبارت «در قرائت» یکی از ادیبان و اندیشمندان غرب آمده است که بیانگر اثرپذیری از آن شخصیت است. مثلاً در *قرائت اوتنگارتی* (جهان در مقدم صبح بهاران، ص: ۱۳) عنوان شعری سه مصراع است که به یاد اونگارتی شاعر ایتالیایی

سروده شده‌است: «از گلی تازه از شاخه چیده/ تا گلی هدیه دوست، // بنگر/ اراهی از لحظه تا جاودانه». تاثیر اونگارتی در این شعر همان ساختمان کوتاه و موجز آن است. چنان که شفیعی جای دیگر درباره او میگوید: «ظرافتهای شعری اونگارتی به ما آموخت که چگونه میتوان از حواشی غیر طبیعی و مزاحم یک شعر کاست و آن را به جوهر ذاتیش رسانید. من خود اعتراف میکنم که سخت شیفته اونگارتی بوده‌ام» (باچراغ و آینه، ص: ۲۳۵). بر بالای شعر برگ بیدرخت نوشته شده‌است «در قرائت پُل سیلان». وی شاعر آلمانی زبان مقیم پاریس است. از دیگر نموده‌های غرب در شعر شفیعی انتقاد از غرب است در شعر هجویه نیویورک که شهر نیویورک را به شکل زنبوری تصویر میکند که طراوت گلها و بوته‌های افریقا و آسیا را میمکد و شهادش دلار است. در آخر هم آرزو میکند که در هُرم آفتاب یک روز در تموز مومش آب گردید.

نتیجه

شعر شفیعی از پشتوانه غنی فرهنگی برخوردار است و از عناصر فرهنگهای مختلف بشری بهره برده‌است. طبق یافته‌های این پژوهش شش آبخور فرهنگی برای عناصر فرهنگی شعر شفیعی شناسایی شد که به ترتیب گستردگی و میزان نمود و ظهورشان عبارتند از: فرهنگ اسلامی. این حوزه غنیترین و گسترده‌ترین آبخور فرهنگی شعر شفیعی است و نمود آن به شکلهای اقتباس از آیات قرآنی به صورت صریح و غیرصریح، استفاده از واژه‌های قرآنی و اسلامی، الهام از رویدادهای تاریخی، داستان پیامبران و سرگذشت شخصیت‌های دینی دیده میشود. دومین حوزه ادب کلاسیک فارسی است که بسیاری از بیتها و مصراعهای شاعران گذشته در شعر شفیعی تضمین شده و بعضی از بزرگان ادب هم تکریم و ستوده میشوند. سومین حوزه، میراث ادب صوفیه است که علاوه بر بکارگیری بسیاری از اصطلاحات و نمادهای صوفیه و اقتباس مضامین و اندیشه‌هایی از این میراث، بعضی عارفان بزرگ و انقلابی به مبارزان و مصلحان اجتماعی امروز بدل میشوند که علیه نظام اجتماعی ظالمانه قیام میکنند. چهارمین حوزه فرهنگ ایران باستان است که عناصر فرهنگی آن بیشتر در شعرهای اولیه شفیعی به صورت ستایش بزرگان اندیشه، اشاره به آیینها، باورها و اسطوره‌ها نمود یافته‌است. پنجمین حوزه ادبیات عربی است که اشعار و گاه شخصیت‌های ادبی آن الهام‌بخش شعری شده‌اند. آخرین حوزه متعلق به فرهنگ غرب است که اثرپذیری از افکار و اندیشه بزرگان غرب در بعضی شعرها نمود یافته و خود شاعر هم گاهی در حاشیه شعر با ذکر نام یا عبارتی به آن اشاره کرده‌است. عناصر فرهنگهای مختلف در آینه شعر شفیعی از زیر غبار تاریخ به در کشیده میشوند و با چهره‌ای تازه و نو به حیات خود ادامه میدهند و با زندگی و جامعه امروزی پیوند برقرار میکنند. از طرفی هم زمینه معنایی شعر به مدد این میراث فرهنگی غنا و قوام مییابد و بر ارزش هنری و دوام و ماندگاری آن افزوده می‌شود.

منابع

- آیینهای برای صداها. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۹) تهران: سخن.
- اسرار التوحید فی مقامات ابی سعید.. محمد بن منور (۱۳۷۶) مقدمه و تصحیح شفیعی کدکنی، ج ۲، تهران: آگاه.
- آگزیستانسیالیسم و شفیعی کدکنی. امن خانی، عیسی (۱۳۹۲) کتاب ماه ادبیات. شماره ۱۷۲، پیاپی ۱۸۶، صص ۳۲-۴۲
- امام علی صدای عدالت انسانی. جرج جرداق (۱۳۷۹) ترجمه هادی خسروشاهی. ج ۳. چاپخانه سوره
- این روزها بهار و بنفشه... (چهل و یک شعر عیدی شفیعی کدکنی به دوستداران شعر فارسی). شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۹) مجله بخارا، شماره ۷۴. سال یازدهم، ص ۱۱-۳۵.
- با چراغ و آینه. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۰) تهران: سخن.
- جهان در مقدم صبح بهاران (یک صد و یک شعر منتشر نشده). شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۲) مجله بخارا. شماره ۹۸. سال پانزدهم. ص ۶-۵۹.
- جواهر الادب. هاشمی، احمد (۱۳۴۱) ج ۲، مصر: مطبعه المقتطف و المقطم.
- داستان پیامبران در کلیات شمس. پورنامداریان، تقی (۱۳۸۵) ج ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی. در جستجوی نیشابور. بشردوست، مجتبی (۱۳۸۶) تهران: ثالث و بوشیج.
- در روشنی بارانها. عابدی، کامیار (۱۳۸۱) تهران: کتاب نادر.
- در لحظه حضور. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۲) مجله بخارا. شماره ۹۲. سال پانزدهم. ص ۸-۳۵.
- دیدار با سیمرغ. پورنامداریان، تقی (۱۳۸۲) تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- دیوان حافظ (۱۳۷۷) تصحیح قزوینی-غنی. باهتمام ع. جربزه دار. تهران: اساطیر.
- دیوان فرخی سیستانی (۱۳۷۸) بکوشش دکتر محمد دبیرسیاقی. تهران: زوآر.
- دیوان منوچهری دامغانی (۱۳۷۵) بکوشش دکتر محمد دبیرسیاقی. تهران: زوآر.
- دیوان ناصر خسرو (۱۳۸۴) تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: دانشگاه تهران.
- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر قرآن، رازی ابوالفتوح (۱۳۷۵) تصحیح دکتر محمدجعفر یاحقی و دکتر محمد مهدی ناصح. ج ۲۰. مشهد: آستان قدس رضوی.
- شرح دیوان المتنبی. البرقوقی، عبدالرحمن (۱۴۲۲) بیروت: دارالفکر.
- شرح المعلقات العشر. شامی، یحیی (۱۹۴۴) بیروت: دار الفكر العربي.
- کتاب الانسان الكامل. نسفی، عزیزالدین (۱۳۸۶) با تصحیح ماریژان موله. تهران: طهوری.
- کلیات سعدی (۱۳۸۳) تدقیق در متن و مقدمه از دکتر حسن انوری. تهران: قطره.

- کلیات شمس تبریزی. مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۵) تهران: امیرکبیر.
- گزیده اشعار رودکی (۱۳۶۷) پژوهش و شرح دکتر جعفر شعار و دکتر حسن انوری. تهران: امیرکبیر.
- فرهنگ تلمیحات. شمیسا، سیروس (۱۳۷۵) تهران: فردوس.
- مثنوی معنوی. مولوی جلال‌الدین محمد (۱۳۸۰) تصحیح عبدالکریم سروش. ۲ ج. تهران: علمی فرهنگی.
- مرصادالعباد. رازی، نجم‌الدین (۱۳۷۴) تصحیح محمدامین ریاحی. تهران: علمی فرهنگی.
- المعجم فی معاییر اشعارالعجم. رازی، شمس قیس (۱۳۸۸) تصحیح دکتر سیروس شمیسا. تهران: علم.
- منطق الطیر. نیشابوری عطار (۱۳۸۳). تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- هزاره دوم آهوی کوهی. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۶) تهران: سخن.

Archive of SID